

دادخواهی جنایات دهه شصت در گرو نابودی جمهوری اسلامی است! سخنرانی رفیق چنگیز قبادی فر در کلاب هاوس - شنبه ۲ سپتامبر ۲۰۲۲

با درود به همه رفقا و دوستانی که با حضور خودشون امشب ضمن ادای احترام به جانباختگان جنبش انقلابی مردم ما امکان برگزاری این جلسه یادمان رو مهیا کردند. اجازه بدید که در ابتدا به همراه شما عزیزان یاد تمامی جانباختگان و شهدای راه آزادی و سوسیالیسم در ایران رو گرامی دارم و بویژه خاطره تمامی اون عزیزانی که در کشتار سیستماتیک دهه خونین ۶۰ به دست جلادان خونخوار جمهوری اسلامی، این رژیم نوکر غارتگران و دشمن زحمتکششان به قتل رسیده و به خاک افتادند را پاس دارم. عزیزانی که بسیاریشون برای ما چهره های آشنا و فراموش ناشدنی هستند؛ رفیق، دوست، فامیل، برادر و خواهر و یا حتی پدر و مادر. آنها نسل جانهای شیفته بودن، نسل شور و پیکار برای آزادی، نسلی آرمانخواه بودند که سن بسیاری شان در زمان مرگ از ۲۰ سال تجاوز نمی کرد؛ نسل نوجوانان و جوانان آگاهی و انقلابی که برای تداوم قیامی که در بهمن ۵۷ شکست خورد، با دشمن مردم ما در لباس جدید یعنی جمهوری اسلامی می جنگیدند و در آن برهه حساس سعی داشتند همچنان پرچم انقلاب علیه استثمارگران و طبقه سرمایه داران حاکم و اربابان جهانی شان را بر افراشته نگه دارند. در این مصاف بود که آن "شیر آهن کوه زنان و مردان" در سپاهچالها و زندانها گروه گروه با سرهای افراشته بر خاک افتادند و در این واپسین پیکار نابرابر، فریاد های "مرگ بر جمهوری اسلامی" بسیاری از آنان همچون تیری بر قلب دشمن نشست و نیشخند های زهر آلود پاسداران شب را بر چهره های کریه‌شان خشکاند.

با این مقدمه اجازه بدید که بحث رو از این نقطه شروع کنم که برآستی دلیل این همه جنایات کم سابقه در تاریخ اخیر کشور ما که جمهوری اسلامی در جریان تعرض سراسری دهه ۶۰ به جنبش انقلابی مردم و سازمانهای سیاسی مبارز و مخالف مرتکب شد چه بود؟

در صحبت‌های رفیق سخنران قبلی (و من مطمئنم که توی صحبتها و خاطرات بسیاری از رفقای که توی همین اتاق هم حضور دارند و خودشون از قربانیان زندان و زندانبان بوده اند) نمونه های خیلی دردناکی از سببیت جلادان جمهوری اسلامی وجود داشت و داره که همه ما هم شنیده ایم و هم می دونیم. وقتی شما خاطرات مختلف قربانیان رو بررسی می کنید، خاطرات دوستان و رفقای که از اون کشتار جان به در برده اند رو می خونید، می بینیم که چه واقعا شکنجه های حیوانی (غیر انسانی) و سبانه ای به تمام اون زندانبان سیاسی در اون سالها اعمال شد. از به کابل بستن قربانی تا تا حد پاره شدن و له شدن کف پا، از تجاوز به زنان و مردان زندانی، شکستن استخوانهای زندانی، از اعدام دخترانی که نباید باصطلاح باکره اعدام می شدند، و یا همونچور که رفیق قبلی گفت از بی خوابی دادن تا سرحد بیهوشی و بردن زندانی به محل حتی اجساد له شده قربانیان جنگ ارتجاعی با عراق و بالاخره بند هولناک "قیامت" و "تابوت" و ... که معرف حضور بسیاری از رفقای اون نسل هستش، تمامی اینها نمونه های کوچکی بودند که وقتی نگاه می کنیم با وجود همه دردناک بودنش و غیر قابل توصیف و باور بودنشون، اعمالشون از طرف جلاد و زندانبان نشانگر یک ضرورتی بود! و البته وقتی که من نمونه های اعمال شکنجه و این رفتار واقعا ددمنشانه رو بهش اشاره کردم، در طرف دیگر این معادله هم اون تبسم های باشکوه و پیروزمندانه پس از شکنجه در بازگشت به بند، و فریادهای پر طنین بسیاری از اسرا که در موقع اعدام "مرگ بر خمینی" رو فریاد زدند پیش از آنکه صفیر گلوله های دژخیمان قلب اون رفقای ما را از کار اندازد؛ اینها همه هم یک طرف دیگر قضیه بود. همه چیز تاریک، و همه چیز اونطور که دشمن می خواست پیش رفت. چرا که این مقاومتها پر شکوه همچنان (حتی پس از گذشت سالهای طولانی) مثل لکه ننگی بر پیشانی این رژیم و تمامی آمران و عاملانش حک شده و نقش بسته.

ولی همونطور که گفتم اگر ما سوال کنیم که در واقع چه ضرورتی این همه ددمنشوی و خونریزی و کشتار و سرانجام قتل عام رو - از همون اوایل قیام ولی به طور سراسری اش از ۳۰ خرداد ۶۰ ایجاب کرد چی بود؟ اون موقع به نظر من باید به واقعیات جامعه در اون دوره اشاره کنیم و به اون رجوع کنیم.

واقعیت این است که در سال ۶۰ طبقات متخاصم در جامعه تحت سلطه ما، یعنی استثمارگران و ستمکشانشان درگیر یک پیکار شدید طبقاتی بودند. جامعه تحت سلطه ما صحنه یک جنگ تمام عیار بین انقلاب و ضد انقلاب بود. در یک طرف این جنگ توده ها بودند که برغم شکست قیام بهمن همچنان برای حفظ دستاوردهای قیام و پیشرفت جنبش انقلابی مبارزه می کردند و حتی بخشی از این توده ها به طور مسلحانه با ارتجاع حاکم می جنگیدند و در طرف دیگر هم امپریالیستها و سرمایه داران وابسته و رژیم حاصل گوادلوپ و ماشین سرکوب یعنی ارتش ضد انقلابی که با سپاه و بسیج و ... گسترش پیدا کرده بود قرار داشتند. مصاف خلق و ضد خلق! واقعیت این بود که در طول دو سال بعد از

انقلاب هنوز توده‌ها توان انقلابی خودشون رو از دست نداده بودند. ولی جمهوری اسلامی و سرمایه داران حاکم هم شدیداً برای تثبیت حکومت و نظام حاکم تلاش می‌کردند. اما اگر ضد خلق از طریق رژیم جمهوری اسلامی نشون داده بود و می‌داد که برای حفظ سیستم سرمایه داری در ایران تا چه حد وحشی و بیرحم اما قاطع می‌باشند، در طرف دیگر فقدان یک رهبری انقلابی و سر درگمی در میان نیروهای اپوزیسیون در تحلیل ماهیت این رژیم، عاملی جهت سنگ اندازی و ممانعت از مبارزه قاطعانه توده‌ها علیه دشمنانشان شده بود.

برای رژیم حل تضاد بین خلق و ضد خلق - که خود این رژیم و امپریالیستها و سرمایه داران وابسته بودند- تنها در گرو سرکوب قطعی مردم به پا خاسته آنهم با هر روش ددمنشانه بود. مساله حاکمان، پیروزی در این جنگ به هر قیمتی بود. مساله کشتار بود و اعداد و ارقامش هم برای آنها مطرح نبود. این که امروز خامنه‌ای تبهکار عربده می‌کشد و از برگردوندن خدای سال ۶۰ می‌گه بیهوده نیست چون در اون سالها سران رژیم در هر کوی و برزن فریاد می‌زدند "نیم کش را تمام کش کنید" و یا موسوی تبریزی جلاد دادستان انقلاب میگفت هر کس در برابر نظام عادل بایستد کشتن او واجب است و زخمی اش را باید زخمی تر کرد تا کشته شود" و یا محمد گیلانی می‌گفت "اسلام اجازه نمی‌دهد که بدن مجروح این گونه افراد یاغی به بیمارستان برده شود بلکه باید تمام کش شود". در چنین شرایطی بود که خمینی تبهکار و فریبکار که تا پیش از اعطای ماموریت جلادی توده‌های انقلابی توسط امپریالیستها به او ادعا می‌کرد که نمی‌خواهد در قدرت باشد، حال علیه توده‌های انقلابی در صحنه عربده می‌کشید و به مزدوران رژیمش روحیه می‌داد که "با چند سال زندان کار درست نمی‌شود این عواطف بچه گانه را کنار بگذارید ما معتقدیم مجرم اصلاً محاکمه ندارد و باید او را کشت و تنها باید هویت آنان را ثابت کرد و بعد آنها را کشت." بگذریم که حتی در این هم موفق نشدند و اعتراف کردند که خیلی از دختران و پسران شجاع حتی اسمون هم نگفتند...

در چنین شرایطی یعنی شرایط یک جنگ تمام عیار بود که زندانیان سیاسی در سال ۶۰ بدون محاکمه و یا در گروه‌های چند ده نفره و چند صد نفره پس از محاکمات چند دقیقه‌ای به کشتارگاه فرستاده و اعدام شدند. در پاسخ به چنین ضرورتی بود که سیاست زجر کش کردن و شکنجه زندانیان در زندانها با ابعادی غیرقابل توصیف از خشونت در دستور کار قرار گرفت. جنگ جاری چه در عرصه جامعه و چه در زندانها وسیاهچالها می‌بایست هر چه زودتر مغلوبه شود و سلطه امپریالیستها و سرمایه داران تثبیت بشود. این هدف یعنی سرکوب قطعی انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ محرک سیاست سرکوب وحشیانه و فخر آمیز و توضیح گر تعرض سراسری به انقلاب و سازمانهای انقلابی و مبارزین بود که از ۳۰ خرداد سال ۶۰ در ابعاد سراسری عملی شد.

نکته دومی که می‌خواستم راجع بهش صحبت کنم مساله قتل عام سال ۶۷ هستش. همه میدونیم که در جریان این قصابی کم سابقه توسط دژخیمان جمهوری اسلامی در مدت کوتاهی پس از پایان جنگ ایران و عراق و نوشیدن "جام زهر" توسط خمینی جلاد، تعرض به زندانیان سیاسی شروع شد و در مدت چند ماه هزاران تن از زندانیان سیاسی که بر خا حتی مدت محکومیتشان تمام شده بود و بقول معروف مشغول ملی کشی بودند در همان بیدادگاه‌های چند دقیقه‌ای "اتاق مرگ" توسط "هیات مرگ" رژیم پس از چند سوال و جواب به اعدام محکوم شدند. قربانیان یا به جوخه‌های آتش سپرده شدند و یا به دار کشیده شدند. مزدوران جمهوری اسلامی هر جا دستشون رسید حتی زندانیان آزاد شده را هم که پس از آزادی مشغول زندگی شان بودند را هم دوباره دستگیر و اعدام کردند.

شکی نیست که این جنایتی بزرگ و فاجعه‌ای برای مردم ما بوده و هست. اما بر این اساس، در سالهای اخیر شاهدیم که مطابق خط فریبکارانه جریان مدیای اصلی و متمایل به قدرت، کوشش می‌شود که مساله کشتارهای سیستماتیک در سال خونین ۶۰ و در تمام سالهای دهه ۶۰ و قتل عام هزاران تن از مبارزین و انقلابیون و مخالفین در این سالها، به نوعی پرده پوشی شده و همه جنایات وحشیانه جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ و به خصوص در خود سال ۶۰ صرفاً به کشتار تابستان سال ۶۷ خلاصه شود. تازه دلیل این جنایت بزرگ تاریخی هم حداکثر "انتقام کشی" جمهوری اسلامی پس از عملیات "فروغ جاویدان" سازمان مجاهدین عنوان می‌شه. این توجیهیه که سران جلاد جمهور اسلامی -هر جا که مجبور به اعتراف به این کشتار شده‌اند- آن را عنوان کرده‌اند. حالا، اخیراً در جریان دادگاه حمید نوری، یکی از شکنجه‌گران جمهوری اسلامی که در سوئد تشکیل شد، این توجیه قاتلین فرزندان مردم ایران در سال ۶۷، به رسمیت شناخته شد و رسانه‌های غربی هم همان توجیه جلادان جمهوری اسلامی در مورد دلیل کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ را تکرار و بر آن صحنه می‌گذارند.

به همین دلیل در اینجا اندکی روی این موضوع تأمل می‌کنم. واقعیت اینه که برنامه قتل عام فجیع زندانیان سیاسی در سال ۶۷ بر اساس مستندات و شواهد متعددی که نه تنها زندانیان سیاسی مختلف با عقاید مختلف در اختیار جنبش گذاشته اند بلکه در اسناد مربوط به مقامات و یا خود دست اندرکاران این جنایت هم مکتوبه، یک پروژه مهندسی شده و فکر شده از طرف کل حاکمیت بود که پروسه طراحی و قوام یافتن تدریجی اش به سال ۱۳۶۵ و آمدن هیات های منتظری به زندانها برای "حل" مساله زندانیان سیاسی بر می‌گردد. **عملیات "فروغ جاویدان" نه عامل کشتار بلکه یک فرصت طلایی و لحظه مناسب برای انجام پروژه ای بود که از مدتها قبل طرح ریزی و روی انجام آن بین جناح های مختلف حاکمیت توافق شده بود.**

با توجه به این ملاحظه مهم، اگر بخواهیم دلایل این کشتار وحشیانه رو بررسی کنیم باید به واقعیات عینی همون دوره و شرایط سیاسی جامعه برگردیم. چرا که وضعیت زندان در هر دوره و در هر جایی به شرایط کلی جامعه برمی‌گردد. جمهوری اسلامی پس از سرکوب انقلاب و کشتاری که در سالهای اولیه دهه ۶۰ چه در جامعه و چه در زندانها به راه انداخت، پس از مواجهه با بن بست جنگ امپریالیستی ایران و عراق - که دیگه بسیج نیرو برای تداومش امکانپذیر نبود- خودش رو با یک موج اعتراضی فزاینده در جامعه توسط مردم، کارگران و زحمتکشان و جوانان و.. روبرو می‌دید. مثلاً در همان زمان در شهرهای مختلف و از جمله در بروجرد تظاهرات ضد جنگ با شعار مرگ بر خمینی بر پا می‌شد.

از طرف دیگه اگر در طول حدود یک دهه پس از قیام مردم و سرنگونی رژیم شاه، این رژیم جانشین، تمام خواستههای توده ها را به بهانه جنگ سرکوب و منکوب کرده بود، می دانست که با پایان جنگ مردم منتظر تغییر شرایط اسارتبار زندگی خودشون خواهند بود.

در همین حال همان امپریالیستها و سرمایه داران وابسته غارتگری که چه با فروش اسلحه و چه با هدایت و کنترل این جنگ و کشتار و غارت کارگران و خلغهای تحت ستم دو کشور از بایت کشیدن شیره جان مردم در جریان جنگ میلیاردها دلار به جیب زده بودند، می دانستند که سرمایه های غارتگر برای بازسازی نظام ظالمانه حاکم پس از جنگ و تداوم سود خود در درجه اول به "امنیت" نیاز دارند. پس یک تعرض مرگبار سراسری دیگه به جامعه در دستور کار حکومت قرار گرفته بود و در این تعرض، حل مساله هزاران زندانی سیاسی یکی از ارکان تامین امنیت سرمایه داران خونخوار و سرمایه هایشان برای دوره بازسازی محسوب می‌شد. به این ترتیب بود که جمهوری اسلامی با **"پاکسازی زندانها" راه را برای "بازسازی" نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در ایران در آن دوره هموار کرد.**

مردمی که با نثار خون خود دست به انقلاب علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه زده بودند، همچنان نان می‌خواستند، برق می‌خواستند، صلح و امنیت می‌خواستند و در یک کلام کار و مسکن و نان و آزادی ای را می‌خواستند که در طول ۸ سال زیر نام جنگ در راه اسلام و فتح کربلا با کلید بهشت با تحمل جهنم روی زمین توسط جمهوری اسلامی سرکوب شده بود. جامعه ناراضی و تعرضی آبستن شورشهای بزرگ توده ای بود (که اتفاقاً ما حدود یک سال بعد در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی شاهد موارد متعددی از این شورشها بودیم). به این دلیل پیش بینی و ضرورت سرکوب این پتانسیل برای تحکیم رعب و وحشت و خفقان در جامعه در دستور کار رژیم و اربابان جهانی اش قرار گرفت. تصور این که هزاران زندانی سیاسی که مشغول گذراندن دوره حبس خود بودند و بسیاری شان یا محکومیتشان تمام شده و یا در حال اتمام بود و می‌بایست آزاد شوند مبادا از بند رها شده و در جامعه و در میان توده های ناراضی مستقر شوند، برای رژیم غیر قابل تحمل بود. این زندانیان نسلی از مبارزین و انقلابیونی بودند که نه تنها با بهره گیری از تجارب نسل قبل از خود در زمان رژیم تبهکار شاه بلکه با مقاومت و مبارزه در زندانهای اهریمنی جمهوری اسلامی به چنان تجارب عمیق و بزرگتری در زمینه شناخت از ماهیت دشمن و راه مبارزه با آن دست یافته بودند که به کادرهای مجرب انقلابی تبدیل شده بودند. آزادی آنها یک خطر بسیار بزرگ برای رژیم بود. مساله " زندانی سیاسی" پس از جنگ مساله حیاتی برای جمهوری اسلامی بود و دژخیمان حاکم به این شکل به حل این مساله پرداختند که تصمیم گرفتند صورت مساله را به کلی پاک کنند. آنها با بهره گیری از کثیف ترین شیوه ها در زندانهای کشور حمام خون به راه انداختند و **با قتل عام بخش بزرگی از زندانیان سیاسی جان به در برده از کشتارهای سالهای اولیه دهه ۶۰ یک منبع بزرگ از رهبران و کادرهای بالقوه آتی مبارزات توده ای را به طور فیزیکی از صحنه مبارزه طبقاتی حذف کردند.** جنایت تاریخی بزرگی که تبعات و عواقب آن امروز نیز در داخل جامعه و در بطن مبارزات جاری به روشنی پیداست.

در نتیجه در یک برخورد تاریخی- مشخص، کشتار سال ۶۷ نه نتیجه حمله نظامی یک سازمان که البته شکست اش هم از قبل آشکار بود به جمهوری اسلامی بلکه تداوم قتل عام سیستماتیک پس از خرداد سال ۶۰ و نقطه اوج آن در شرایط رشد جنبشهای اعتراضی علیه جمهوری اسلامی در مقطع پایان جنگ ایران و عراق و تدارک ورود این رژیم و امپریالیستها به دوره تشدید غارتگری های زیر نام بازسازی بود. بیهوده نیست که صدای آمریکا در تاریخ ۹ شهریور سال ۶۷ در اوج کشتار زندانیان سیاسی می گه " ثبات سیاسی در ایران برای تلاشهای بازسازی در آن کشور حایز اهمیت فوق العاده ای ست" در اوج کشتار بچه های مردم ! و یکی دیگر از با صطلاح کارشناسان مسایل خاورمیانه همین رادیو می گه " اگر جمهوری اسلامی نتواند امنیت خارجی ها را در ایران تضمین کند کمتر کسی برای سرمایه گذاری و یا کار به ایران خواهد رفت" و درست در همون مقطع مقتدایی سفاک عضو و سخنگوی شورایعالی قضایی جمهوری اسلامی در یک مصاحبه مطبوعاتی ضمن تاکید بر اعمال فشار هر چه بیشتر به زندانیان سیاسی از کلیه دادگاه ها و دادسراهای رژیم می خاد که در مبارزه علیه باصطلاح "گروهکها" با "فاطعیت بیشتر" عمل کنند.

قتل عام سال ۶۷ یه حادثه خلق الساعه نبود، تداوم کشتار و سرکوب توده های انقلابی پس از قیام توسط جمهوری اسلامی، تداوم سرکوب وحشیانه خلق ترکمن و کرد و عرب، تداوم سیاست لشکر کشی و جهاد علیه خلق کرد و تداوم تعرض مرگبار سراسری و کشتار زندانیان سیاسی در سالهای اول دهه ۶۰ بود. این کشتار جلوه ای از قاطعیت ضد انقلاب هار حاکم علیه انقلاب و مقاومت ستایش برانگیز فرزندان مردم ما بود که در توصیف ابعاد آن شاید هیچ بیانی گویا تر از بیان شاعر آزاده زنده یاد احمد شاملو نباشد وقتی که سرود " گورستانها چندان بی مرز شیار کردند که مادران را هنوز از چشم خونابه روان است!"

حالا اجازه بدید به سومین و آخرین و شاید هم مهمترین نکته صحبتهایم که مایلیم با شما در میان بگذارم بپردازم و اون مبحث "دادخواهی" ست.

نیازی به تاکید نیست که جنایات توصیف ناپذیر جمهوری اسلامی در کشتار خونین سال ۶۰ و دهه ۶۰ و نقطه اوج اون یعنی قتل عام سال ۶۷ به طور طبیعی خواست برحق "مجازات طراحان و عاملان و مجریان" تک تک این جنایات رو از طرف مردم ایران و بویژه از طرف بازماندگان قربانیان جنایات جمهوری اسلامی به طور مشخص به یک خواست غیر قابل اغماض تبدیل کرده. نگاهی به مبارزات گذشته در این عرصه نشون می ده که در طول سالها با تلاش های نیروهای چپ و کمونیست و انقلابی و با گسترش مبارزات حق طلبانه مردم ما برای رسیدن به آزادی و رهایی از سلطه استثمارگران حاکم خواست دادخواهی در یک دادگاه مردمی و آزاد به یک جنبه جدایی ناپذیر از مطالبات جنبش انقلابی و دمکراتیک مردم ما بدل شده. به همین دلیل شاهدیم که حتی دولتها و مراجع بین المللی ای که تا دهه ها مهر سکوت در مورد این جنایات رو بر لب زده بودند و یا با مماشات و خست گاهها برای مقاصد خودشون و یا در چارچوب تضادهای خودشون در فلان و بهمان قطعنامه غیر لازم الاجرا در فلان و بهمان نهاد بین المللی، گریزی هم به گوشه ای از این جنایات می زدند، حالا مجبور شده اند به میدان بیان و در عرصه دادخواهی دارند تلاش می کنند که با یاری برخی نیروهای سازشکار و یا غیر مردمی کمپینهای "دادخواهی" و "دادگاه های سمبولیک" و ... به راه انداخته و یز و نقش ناجی و حامی قربانیان قتل عام دهه ۶۰ را به عهده بگیرند. آنها سعی دارند بر خواست محوری دادخواهی که یک خواست ملی کارگران و خلقهای تحت ستم ماست سوار شوند. از نظر ما پروژه ایران تریبونال و دادگاه حمید نوری از زمره چنین تلاشهایی هستند.

نیروهای سازماندهنده و برخی از یاری دهندگان این کمپینها همانهایی هستند که در سالهایی نه چندان دور، هنگامی که نیروهای کمونیست و مبارز مستقل در فضای آغشته از سموم سیاسی طرفداران دژخیم اصلاحات در جمهوری اسلامی و در میان "بایکوت" نیروهای سازشکار و راست به برپایی مراسم های بزرگداشت در حد توان خود برای زنده نگاه داشتن یاد قربانیان کشتار دهه ۶۰ در خارج از کشور می پرداختند، کار این نیروها را به "روضه خوانی" برای "امام حسین" قلمداد می کردند. تا آنجا هم که به خود قدرتهای امپریالیستی بزرگ و کوچک بر می گرده این یه واقعیه که درست در بحبوحه این جنایات جمهوری اسلامی این قدرتها مهر سکوت در برابر قتل عام و کشتار فرزندان مردم ما را بر لب زدند و اتفاقا بر عکس هر آنچه در توان داشتند را به کار بردند تا در میان آه و ضجه و خشم

بازماندگان قتل عام زندانیان سیاسی، رییس جمهور وقت رژیم یعنی رفسنجانی که یکی از طراحان و قاتلان شناخته شده دهه ۶۰ بود رو "معتدل" و "میانه رو" و طرفدار "حقوق بشر" جابزنند!

اما در سالهای اخیر در حالی که با تداوم جنبشهای مردمی در جامعه مساله اعدام شدگان دهه ۶۰ و قربانیان سال ۶۷ مورد توجه محافل امپریالیستی برای پیشبرد سیاستها و منافع این قدرتها قرار گرفته، نیروهای راست و پرو امپریالیست و مرتجع در خط امپریالیستها هر چه بیشتر به فراست فعالیت حول مساله زندانیان سیاسی و قتل عام شدگان دهه سیاه ۶۰ در ایران افتاده اند. در این نوع کمپینها که توسط مدیای رسمی نیز پوشش پیدا می کند، حصول به دادخواهی به طور مستقیم و غیر مستقیم از طریق نیروهای امپریالیستی و مرتجعین، امکانپذیر جلوه داده شده و یک "پیروزی" برای مردم ایران لقب می گیرد. البته برغم این تلاشها سرنوشت منادیان چنین ایده های مسموم و فرجام این گونه کمپینها جز رسوایی در افکار عمومی نیست؛ به طور مثال در رابطه با دادگاه "ایران تریبونال" همه به یاد دارند که چگونه گردانندگان این پروژه رسوا پس از سوء استفاده از رنج ها و دردها و آلام بخشی از قربانیان شکنجه و اعدام توسط جمهوری اسلامی، در "حکم" یا اعلامیه پایانی خود، مساله تحقیق و بررسی نقض حقوق بشر از سوی رژیم تبهکار و وابسته جمهوری اسلامی را سرانجام به رژیمهای وابسته ای نظیر کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس ارجاع دادند، به کسانی که در جلادی دست کمی از این حکومت ندارند! همین تبلیغات مسموم توسط نیروهای راست و پرو امپریالیست در جریان محاکمه و محکومیت حمید نوری در دادگاهی در سوئد- آنهم در شرایطی که این دادگاه با برخی توجیحات به تحریف دلایل قتل عام سال ۶۷ پرداخت- تکرار و محکومیت این مهره دست چنم جمهوری اسلامی توسط دادگاه سوئد "بزرگترین پیروزی" برای جنبش دادخواهی مردم ایران جلوه داده شد و تکریم دست اندرکاران این پروژه نسبت به دولت و مقامات و دادستان سوئد را برانگیخت، دولتی که به مثابه یکی از قدرتهای امپریالیستی مستقیم و غیر مستقیم حامی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در طول ۴۳ سال گذشته و تمام جنایات آن بوده است. ممکنه عده ای باشند و بگویند که هیچ ایرادی ندارد که حتی یک دولت امپریالیستی مثل سوئد به مجازات مزدوران جمهوری اسلامی دست بزند این کار را باید به فال نیک گرفت و از این اقدام آنها پشتیبانی کرد. پاسخ چنین استدلالی این است: اولاً تمام تجارب مبارزاتی تاریخ جامعه تحت سلطه ما ثابت کرده که قدرتهای امپریالیستی نمی تونن حامی منافع مردم ما، حامی حقوق توده های ستمدیده، و دادخواه انسانهای شریف و مبارز و انقلابی ای باشند که در طول ۴۳ سال گذشته اتفاقاً برای برکندن بساط غارتگری و سلطه همین قدرتها از سفره مردم ما از طریق رژیم جمهوری اسلامی به پا خاستند و وحشیانه اعدام شدند. ثانیاً اگر ما امروز برخی از این قدرتها را در پشت مساله "حقوق بشر" و "زندانی سیاسی" و "قتل عام سال ۶۷ می بینیم، علت این است که کارگران و زحمتکشانشان ما، توده های ستمدیده ما در سالهای اخیر به قول همین مطبوعات اروپایی با شورشهای خودشون علیه سرمایه داران و جمهوری اسلامی، ایران را به یک "بشکه باروت" تبدیل کرده اند و مسلم است که امپریالیستها در شرایطی که بوی انقلاب را شنیده اند برای حفظ و تداوم منافع غارتگرانه خودشان در ایران بخوان تا خودشون رو وارد جنبش توده ها بکنند و با بز طرفداری از حقوق بشر و مجازات برخی عاملین جمهوری اسلامی و از این طریق همدرد و هم سنگر نشون دادن خودشون با مردم ایران تلاش کنند تا برای خود، قدرت مانور و فضائی در میان نیروهای مبارز و تحت ستم دست و پا کنند. برای طولانی نشدن بحث، دیگر به زوایای دیگر این مساله نمی پردازم. ولی همه شما به یاد دارید که عین این سیاست در اواخر دوره شاه هم در شرایطی که "بوی حلوای" بساط سلطنت او می آمد از طرف نیروهای ضد مردم ایران در پیش گرفته شده بود ولی فرجام و نتیجه آن چیزی جز منحرف کردن مسیر مبارزات مردم ما با جلب حسن توجه آنان به خود نبود و امروز هم جز این نیست. بله! درست با آگاهی به این سیاست ضد خلقی، بخشی از زندانیان سیاسی و خانواده های آنان با وجود زخم عمیق در روح و جسم خودشون از شرکت در دادگاه حمید نوری امتناع کردند.

اجازه بدید همینجا اشاره کنم که خود من هم مثل بسیاری از شما نه تنها جمعی از ارزشمندترین یاران خودم رو بلکه همچنین دو تن از عزیزانم را در جریان این جنایات در دهه ۶۰ از دست دادم و مثل همه شما بی صبرانه انتظار روز محتوم عدالت و دادخواهی را می کشم. من می فهمم که برای هر انسان آزادیخواهی مجازات آمران و عاملان دژخیم این جنایات به عنوان خواست قلبی مردم ما و بویژه بازماندگان رنج دیده قربانیان کشتار یک آرزوی بزرگه. **در این هم شکی ندارم که جنبش دادخواهی یک جنبش برحقه اما تحقق اهداف دادخواهی مردمی یک پیش شرطهایی داره که اولین و اساسی ترین اون ایجاد یک محیط آزاد و دمکراتیک در داخل خود ایرانه که امکان برقراری محاکم خلقی و مردمی برای تمام آمرین و عاملین اصلی و مجریان و مزدوران کوچک و بزرگی که در این جنایات نقش داشته اند رو بده. بدیهی ست که نابودی**

جمهوری اسلامی پیش شرط اول تحقق هر گونه شرایط آزاد و دمکراتیک در ایران امروز ماست. اینجاست که خط و مرز یک جنبش دادخواهی مردمی با جنبش دادخواهی در جهت منافع دشمنان مردم ترسیم می شه. دادخواه واقعی مردم ما و بازماندگان قربانیان ۴۳ سال کشتار نه توسط امپریالیستهای غارتگر بلکه توسط انقلابی برهبری طبقه کارگری ست که رژیم سرکوبگر و وابسته جمهوری اسلامی رو سرنگون می کنه و بدون هیچ قید و شرطی قاتلان حاکم رو به دادگاه های مردمی می سپره.

سخن آخر من با برخی از دوستان و رفقای ست که قلبشون با قلب کارگران و زحمتکشان ما با توده گرسنه به پا خاسته می تپه و از موضعی انقلابی در مقابل جمهوری اسلامی ایستاده اند و در همون حال از پروژه های دادخواهی نظیر مواردی که گفتم پشتیبانی می کنند.

بینید ما حق نداریم آرمانهای اون عزیزان را به خاطر موضع امروزی و یا افکاری که امروز پیدا کرده ایم زیر پا بگذاریم و بعد بگیم که داریم برای اونها دادخواهی می کنیم، آیا براستی جانباختگان دهه ۶۰ اونهایی که برای نابودی مناسبات غیر انسانی و رسیدن به یک دنیای آزاد و برابر و فارغ از ستم و استثمار و جنگ و سرکوب علیه امپریالیسم، علیه سرمایه داران، علیه همگی دشمنان مردم به پا خاسته بودند به ما این اجازه را داده اند و یا می دهند که امر دادخواهی خون آنها را به دست نیروها و افراد فریبکار و پرو امپریالیست و یا دولتهای امپریالیستی بزرگ و کوچکی بسپاریم که خودشان حامی و حتی خط دهنده این پروژه های نسل کشی به دژخیمان جمهوری اسلامی بوده اند؟ آیا این امری اصولی و اخلاقی ست که ما دادخواهی کمونیستها و مبارزین جانباخته ای که تا آخرین لحظه زندگی پر افتخارشون در مقابل مزدوران نظام سرمایه داری و امپریالیستها سر فرود نیوردند و با قلبی مالامال از عشق به طبقه کارگر و زحمتکش مارا ترک کردند را به دست امپریالیستها و مرتجعین و نمایندگان سرمایه داران غارتگر و قاتل و جنگ طلب بین المللی بدهیم؟ پاسخ را به عهده خودتان می گذارم.

به عنوان کلام آخر اجازه بدهید که یکبار دیگر در مقابل مقاومت های مثال زدنی اون شیر آهن کوه زنان و مردانی که در سخت ترین لحظات سرنوشت ساز، در بین مرگ و زندگی، آگاهانه جانشان را وثیقه تحقق دیر یازود- ولی حتمی - آزادی کارگران و زحمتکشان کردند سر تعظیم فرود بیاریم.

به قول مبارزین ترکیه جانباختگان ما شرف و حیثیت مبارزات ما هستند؛ جانباختگان ما پرچم ما هستند!

پس با ادای احترام و نثار درودی دیگر بر تمامی جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم صحبتیم رو به پایان می برم امید که در بخش پرسش و پاسخ با مشارکت رفقا و دوستان بتونیم کاستی های این بحث رو روشن و بر طرف کنیم.